Nazeeria Collection

Nazeeria Collection

١٢١

٣

تحفة الأبرار بحاشية

عبد الرحمن جامي

Nazeerin Collection

اوراق ۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم — هست مدحت لایق صدر خوان کریم

فیض کرم خوان سخن سایه کرد — پرده ز روی سخن ما بر کرد

باتک صریر از قلم سحر کار — خواست که بسم الله دیگر نگار

بادیه تازه برون آمدست — چاشنی گیر که چون آمدست

وز پسی نکهت آن بس نرا — بوی خوشش طعمه کجان بس ترا

خاک بانیجا همه جانهای پاک — بوکه فتد ریزه این خوان بخاک

هر که بود بر سر این خوان رهش — به بود اغاز ز بسم اللهش

بوکه غارت کر این مرحله است — بسملش از خنجر این بسمله است

بلی که زبی سین بوش زین خطاب — چون سر پستانست زام الکتاب

تا تو پیراش شوی طفل وش — بهر عدای دل و جان شیرش
بسته شده هر دو زنرگیب بیم — گشته بسم خرز تو آرتیغ بیم
سطر چین بن که بر چمن درست — ز چمن خلدنشان آورست
مژده دهد کز خط عنبر سرشت — بسمله باشد چینی از بهشت
باکه دو باشد دری امد دو لخت — مدخل آن باغ سعادت درخت
سین وی از باد پر جبرئیل — سلسله بسته بر خ سلسبیل
چشم گشا چشمه بر میم من — جاری ازان چشمه تسنیم بین
هر الف از وی شجر میوه ناک — میوه آن معرفت ذات پاک
طره حورست در و لا فها — بهر دل و دیده آن دلفها
تا چو دو حلقه ست بی صید دل — گشته ازان طره بهم متصل
دل که بود غایت سور سرور — زور سدت دست بدامان حور
حا که بهشت ست اشارت نما — بهر بهشت ست بشارت بما
نون کالفش بای بود میم فرق — مائی کوثر که در آبست غرق
باکه دهد یاد ز یای مذا — میزندت بانگ که این سو بیا
نه تبا میل قدم اهتمام — خوش بگذر بر چمن این کلام

کاتبی آمد ز سور مختصر — درج در و سر لبی او سور

صورت باسن بود آن یا و سین — در رقمش از همه بالا نشین

نعت نخستینش نخوشتر بیان — میدهد از سوره رحمان نشان

کرد معلم که بتعلیم او — مفهم حوا میم ز حا میم او

بر سر راین دو الف لام را — داده نشان از دو الف لام را

از پی یونش الف اندر رقم — پرده کشانده زنون و القلم

سطر حروفش ز بیاض و سواد — داده ات از نور و ذخانت بباد

فتحهٔ آن فاتح گنج ازل — کسرهٔ آن کاسر کاس امل

صورت نبرنش که بود حلقه وار — کوش خرد وایم ازان حلقه دار

سن نه نشندید که بر لام وریست — تاج سر هدهد راه دیست

نقطهٔ نونش پی دفع حسد — بر سر نار است لغاوه پسند

نقطهٔ بی لبت بر ارباب راز — تخم امید است بخاک نیاز

وان دو دوی دیگر نده چون مرد مک — نور ده دیده سالک و ملک

نوزده حرفت بوقت شمار — فیض رسانند بهزده هزار

وصف رحیمیش نشده ختم آن — صورت ختم آمده بر دو همی بیان

این دو دلیل بس که از کردگار وصف رحیمش بود و ختم کار

در ادای وقف تسمیه تحمید که فاتح کتاب مجید

و فاتحه ابواب مزید است

3

ای نخجه نگار دلربای این رقم بر سر عنوان نامه و دیباچه قلم

حمد خدائیست که از کلک کن هر ورق یاد نوید سخن

لیک ثنایش زبان برنتابد هر چه زبان گوید از آن برتر است

نطق و ثنایش چه تمنا بود عقل و تمنایش چه سودا بود

چون رقم او بود این نامزد جز بثنایش نتوان کرد صرف

نیست سخن خبر کرمش چند هست طبع سخنور زده بر باد جهت

صبح کشادی نبود در گره گر نشود کار بان بنده به

صد گره از رشته برآب و هیچ گر بکشائی نبود رو بنیم هیچ

عقل در این عقده زخود رفته گم گرد در این فکر سر رشته گم

رشته فکرش که سزد بگهر پر بود از نجم ثوابت سر بسر

مبدء هر این رشته زسبحه نشان صد گره افتاده در و هر گره اخشان

عقل کوته بحقش سبحه وار عاجزی خویش کند زان شمار